

مَجَلَّةُ اَرْمَغَانِ

تاسیس بهمن ماه ۱۳۹۸ شمسی

(شعر طبیعی و مصنوعی)

- (صنعت بدست بخت طبیعت بیدرس)
- (رفتن چوبای کج نتوان با عصای راست)

(وحید)

هر آنکس که چشم بادست با بای طبیعی را از دست داده و با عضو مصنوعی دست و گریبان شده خوب میداند که صنعت با طبیعت مقابله نیارد کرد و بای طبیعی هر چند کج باشد هزار بار از عصای راست در رفتار بهتر است

يك بيكر ساز ممکن است مجسمه زیبایی که بهتر از آن در صفحه خیال نقش تواند بست بدست صنعت بسازد ولی هر چند این تمثال را صورت زیبا از لیلی بهتر باشد ممکن نیست که قیس عامری را مجنون کند

نقاشان زبردست شاید بتوانند با قلم صنعت نقش هزارها شاهد زیبا روی را هر هفت کرده بر سر بازار عالم بنمایش آورند ولی اگر چه آن صورت صورت یوسف باشد ذلیخا بداد دل نخواهد باخت و اگر چه

تمثال شیرین بود فرهادی را کوهکن تواند ساخت
 آری نقش گیل بلبل را مفتون نکند . و شکل بلبل از دیدار
 گل بارانیاید ، از نقش دریا آب توان آشامیدن و از تمثال درخت میوه
 نتوان خورد

این تفاوت فیما بین طبیعی و مصنوعی در همه چیز محسوس و
 موجود و مسلم علت دلنشین و جان پذیر شدن شعر هم طبیعی
 بودن او است و نیز اگر مقبول خاطر نشد مصنوعیت سبب است
 و بس

در باب اینکه دلپذیر بودن و نا مقبول افتادن شعر را باعث
 چیست هر چند ارباب ذوق و اصحاب انتقاد از پیشینه تا کنون
 باختلاف سخن رانده اند ولی نکته اصلی و حقیقت امر تا کنون
 مستور مانده است

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

این نکته را هم قبلاً باید گفت که مقصود از شعری که بطبیعی
 و مصنوعی تقسیم میشود آن شعری است که دارای تمام مزایای
 فصاحت و بلاغت بوده و از تمام نواقص و هر چه مخل فصاحت
 است مبرا باشد و گرنه بکلی از موضوع بحث ما خارج
 خواهد بود

ادبای انتقاد پیشه اشعار کامل الفصاحه و تمام عبار را بعد از
 آنکه در ترازوی ذوق سنجیدند يك قسمت را مؤثر و دلپذیر و قسمت
 دیگر را نامقبول یافتند

از این سبب در مقام کشف علت برآمده و قدماء سبب را امر ذوقی دانسته و زبان را از بیان عاجز شمردند . چنانچه سکاکی در مفتاح العلوم گوید

« مدرك الاعجاز هو الذوق ليس الا و نفس وجه الاعجاز لا يمكن كشف القناع عنها »

یعنی درک اعجاز قرآن از حیث فصاحت و بلاغت در خور ذوق سلیم است و بس و زبان از بیان این اعجاز عاجز است . متذوقین از معاصرین نیز در مقام بیان سبب قبول شعر در ذوق و عدم قبول چنین می‌نویسند

اختراع سبك وعدم تقلید از دیگران باعث مقبولیت شعر است و اساتید بزرگ که اشعار آنان مقبول خاص و عام واقع شده هر يك مخترع سبك جدید بوده اند

این عبارت فقط لفظ است و افاده معنایی نمی‌کند و هر گاه از گوینده سؤال کنیم که مقصود از اختراع سبك چیست در جواب عاجز خواهد ماند و فهم آنرا بذوق سلیم ارجاع خواهد کرد . بس باید اعتراف کرد که ادبای خردۀ بین و منتقدین موشکاف از بیان علت مقبولیت و دلپذیر بودن شعر تا کنون ساکت بوده و بیانات مختلفی همه می‌گویند که باعث مقبولیت سخن از مدرکات ذوق سلیم است و زبان یارای بیان ندارد

رهی گرچه در میدان آن یکه سواران میدان ادب کودك

نیسواری پیش نیستم ولی بحکم آنکه

• « گاه باشد که کودک نادان » •

• « بقلط بره دف زند تیری » •

گماز، مکنم در بیان سبب مقبولیت شعر که مقام اعجاز سخن و سر حد بلاغت است در آنچه میگویم راه صواب بیموده ام و اگر خطا باشد

خطای آدمیزاد است معذور نبود آدم در اول از خطا دور

برای توضیح مدعا لازم است که اولاً شعر طبیعی و مصنوعی

را بتعریف پرداخته سپس بذکر امثله چند مقاله را خاتمه

دهیم

(تعریف شعر طبیعی و مصنوعی)

چنانچه فلاسفه و ادبای مغرب گویند شاعر زبان طبیعت است

و میگوید آنچه را دیگران از گفتن ناتوانند پس هر گاه شاعر

خود در جریان سبب حوادث طبیعت واقع شد و هر چه را

احساس کرد بیان پرداخت اشعار او طبیعی است و ولی هر گاه

خود در جریان واقع نشده و اوضاع طبیعی را بتقلید و خیال بیان

کند چنین شعری مصنوعی است

بدیهی است که هر کسی در بیان حالات خود قادر تر است

تا در بیان حالات دیگران و بهمین سبب اطباء بزرگ برای

درک حقیقت يك مرض و پیدا کردن راه علاج آن گاهی ناگزیر

خود را بان مرض مبتلا میکنند مثل معروف هم میگوید : طیب
 آنست که درد بسرش رفته باشد
 باری علت تأثیر و دلپذیر بودن شعر طبیعی بودن آنست که
 چون شاعر بخوبی از عهده بیان حالات خود برمی آید در خاطر اهل
 دل ایجاد قبول و تأثیر میکند چنانچه گریه طبیعی هم در قلوب اثر دارد بر خلاف
 مصنوعی « گر بود در مامی صد نوحه گر - آه صاحب درد را
 باشد اثر » و چون دعوی همیشه بمثال مبرهن و روشن میگردد قارئین
 و ادبای عظام راست که در امثله ذیل بانظر انصاف و دقت بنگرند

(فردوسی)

محبط طبیعی حکیم فردوسی * بهلوانی و سرافرازی و عشق
 وطن و رزم سازی و جهانگیری است * و مسلم اگر فردوسی
 يك شاعر سخن سرا نبود و نپس زبان در نیام نداشت بحکم
 طبیعت و احساسات خود همان رستم و ابلیس بود در بارخس و ختجر کابلی
 و برای سر بلندی تاج و اورنگ کبکان در میدان جهان فتوحات
 رستمی بنام وی یادگار میماند

فردوسی در محبط احساسات طبیعی خود بپایه قبول افتادن شعر و سخن
 را بجائی میگذارد که فکر خردمند از آن در شگفت میماند و احساسات
 طبیعی شدید این فیلسوف بزرگ همواره بر همه چیز غلبه میکرده
 چنانچه در شاهنامه می بینیم که هیچ چیز حتی دیانت با احساسات
 او مقاومت نکرده مخدول و لگد کوب میشوند

بس اشعار شاهنامه چون گاملا طبیعی است در اهل عالم مخصوصاً ایرانیان بشدت مؤثر واقع شده و هنوز ساحتشوران ایران و جنگجویان این سامان در موقع رزمجوئی باسرودن این اشعار شهامت و شجاعت را بهیجان آورده و در میدان مرگ قدم میگذارند

اما اشعار همین حکیم بزرگ در خارج از محیط احساسات طبیعی خودش با اینکه دارای تمام مزایا و محسنات شعریه است فاقد تأثیر و قبول است چنانچه از مطالعه کتاب یوسف و ذلیخا که برخلاف احساسات طبیعی خود منظوم داشته این مسئله مبرهن و مکشوف می گردد

اگر در شاهنامه بدقت بنگریم خواهیم دید که هرچه رادنیای متمدن کنونی و دول با علم و صنعت امروزی از رای و تدبیر در جنگ بکار میبرند آن روز فکر بلند فردوسی به کار برده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در آنجا که پیران ویسه بگودرز کشورانشان پیش نهاد متار که جنگ و در خواست صلح میکنند و گودرز جواب رد میدهد بلندی خیالات و شجاعت و عظمت فکر جهانگیری و وطن دوستی او خوب آشکار است و اگر مقایسه کنیم بایش نهاد متار که جنگ عمومی که فیما بین متحدین و مؤتلفین مبادله شده بکمان می افتیم که طریقین پیش نهاد و پاسخ های خود را از شاهنامه فردوسی اقتباس کرده اند

« نمونه اشعار طبیعی فردوسی »

(عتاب کبخسرو بطوس برای کشته شدن فرود برادر کبخسرو)
 بدشنام بکشود لب شهریار
 بر آن انجمن طوس را کرد خوار
 وزان پس بد او گفت گای بدنشان
 ترا نام کم باد از سر کشان
 کیانی گلایه و کمر دادمت
 به پیکار دشمن فرستادمت
 نخستین بکین من آراستی
 نژاد سیاوش را کاستی
 بکشتی کسی را که در کاروزار
 چو تولشگری کاستی روزگار
 توراپیش آزادگان کار نیست
 کجما رتورارای هشیار نیست
 سزاوار مسعاری و بند و غل
 نه درخور تاج و دیهیم و مل
 ترا جایگه نیست در شارسان
 گره بایدت بند و بیعارسان
 نژاد منوچهر و ریش سپید
 ترا داد بر زندگانی امید
 و گرنه بفرمودمی تا سرت
 بداندیش کردی جدا از برت
 برو جاودان خانه زندان تو است موم انسانی و مطابقت همان گوی گوهر بد نگهبان تو است
 « نمونه اشعار غیر طبیعی از یوسف و ذلیخا »

الف لام را تلك آیاترا
 بخوان تا بدانی حکایاترا
 یکی سورتی هست اندر کتاب
 اگر بطلبی یسایش یی حساب
 سرا سر همه قصه یوسف است
 ز قول جهان داور منصف است
 از آغاز بشنو که چون بد سبب
 که این سورت آمد ز دادار رب
 که یک روز پیغمبر ابطحی
 بد اندر سرای علی وصی
 حسین و حسن آن دو نور بتول
 یک جایگه در کنار رسول

بایشان همی بوسه دادی نبی ز دیدارشان شادمان بد علی

مع القصه یوسف بزندانیان سپردندو بردندش اندر نهان
بداو جمله زندانیان دلکشاد بدیدار او جمله گشتند شاد

شنیدم که از حکم چبار فرد بزندان بدندی دو آزاده مرد
یکی بود خواندارشاه آنچنان که خوان او نهادی بروشن روان
یکی شیرا چی بدبه بیت الشراب ملک باز خوردی مرانرا چو آب
بدلداشت خواندار از آنعلم شک بر آشفت بروی بماتند سک

خبر شد بگیتی که در مصرفوت ز جو غند ایشان مگر لایموت
همیدون خبر سوی کنعان رسید بمردم بسی شادی از آن رسید
که انبار بسیار دارد عزیزت فرو شد همی هر کسی را بچیز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مرا این پیرهن را چون ز دش رسید بر خسار و چشمش فرو گسترید
که چشمش همانگاه بینا شود دلش را همانکه توانا شود
بیارید پیش منش شاد کام ابا اهل بیتش همه والسلام

شنیدم که یعقوب دانش بناه به بیقوله رفت زان جایگاه
باستاد مخلص ز بهر خدای به پیوست با خالق دلکشای
از آن شکر بگذارد دور کت نماز نمازی نکو کردونقز و دراز

میان این ابیات با اشعار شاهنامه (تفاوت از زمین تا آسمان است)
 این است که اغلب ارباب ذوق و تذکره نگاران نسبت این کتاب را
 بفردوسی غلط دانسته اند ولی حق این است که چون فردوسی بحکم جبر و
 خارج از محیط احساسات طبیعی بلکه بر ضد احساسات خود این
 کتاب را منظوم داشته ممکن است در بد گوئی تعمد هم کرده باشد
 زیرا هر کار و صنعتی که انسان در انجام آن مجبور گردد در بد ساختن
 و زشت انجام دادن سعی و کوشش خواهد کرد

البته فردوسی کیانی نسب و ساسانی نژاد ایران پرست را بادین
 مرسوی ولاین ولیای کلبی چه مناسبت و آنچه هم برای اینان گفته هزار
 درجه زیاد است

باری از این دو کتاب فردوسی بلندی شعر طبیعی و پستی

شعر مصنوعی بخوبی معلوم و مبرهن میگردد
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 (نظامی)
 ژنرال جامع علوم انسانی

محیط احساسات و عواطف حکیم نظامی در ادوار جوانی و
 کهولت و پیری بحکم طبیعت مختلف بوده و در هر دوره حالات
 مختلفه طبیعی خود را در یک کتاب از کتب خمسه معروفه شرح
 داده است

مرا همیشه شگفت و حیرت دامن گیر بود که چگونه ممکن است یک مرد
 زاهد با کد دامن و دور از هر گونه آرایش و شهوت در کتاب خسرو
 و شیرین بدین نمط رموز عشق بازی را بی پرده آوازه ساز کند

و همواره در مقام تحقیق و کنگاش بودم تا در این اواخر تقریباً یکسال قبل بکشف حقیقت موفق شده و دامان خود را از دست حیرت و شگفت خلاص کردم

یعنی دانستم که افسانه خسرو و شیرین شرح حال نظامی و عشق بازی او است با کنیزك قبیچاقی که پادشاه در بند برای او تحفه فرستاده بود .
سؤال و جواب خسرو و شیرین در پای قصر در بسته و سرود خواندن نکلپسا و باربد و زفاف خسرو شیرین و سایر گهکوهای عاشقانه حتی وفات شیرین تمام سرگذشت عشق نظامی است و بحکم آنکه .

خوشر آن باشد که وصف دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

بلباس دیگر این افسانه را بر سر بازار وجود آورده است برهان این دعوی تصدیح حکیم نظامی است در اواخر کتاب خسرو و شیرین بهمین مطلب و با چنان استفاده میشود که در خاتمه کتاب آنجا که مرک تلخ شیرین را شرح میدهد کنیزك قبیچاقی را فرمان فرا رسیده و حکیم نظامی را با آنهمه سوز و گداز مرثیه سرا ساخته است .

با آنهمه ورع و زهد که تنها در میان تمام شعرا نظامی راست بین چگونه در این مقام بی تاب شده و بس از نکوهش روزگار و تسلیت نفس خویش آخر الامر بی اختیار حقیقت امر را در طی ایاتی چند تصریح میکند .

(اینک آن ایات)

چه بنداری مگر افسانه خوانی	تو کز عبرت بدین افسانه مانی
گللابی تلخ بر شیرین فشاندن	بدین افسانه شرط است اشک راندن
چو گل برباد شد روز جوانی	بحکم آنکه آن کم زندگانی
کمان افتاد خود کافاق من بود	سبک رو چون بت قبیچاق من بود
فرستاده بمن دارای در بند	همایون بیکری نغز و خردمند
قباش از پیرهن تنک آستین تر (۱)	پرندهش درع و از درع آهنین تر
مرا در همسری باش نهاده	سرانرا گوش در مالش نهاده
بمن در ساخته چون شهید باشی	منش بنواخته چون ماه با تیر
بتر آبی داده رختم را بتاراج	چو ترکان گشته سوی کوچ محتاج
خدایا ترک زام را تو دانی	اگر شد ترکم از خرگه نهانی
و همچون هفت پیکر پدران	بسر نظامی که در اول کتاب لیلی
بر او اندرز میخواند معلوم ^{کاد علیہ السلام و ذلی و کلامه} از همین لعبت قبیچاقی بوده	چنانچه در این مقام هم بعد از اینکه ^{بسم الله الرحمن الرحیم} کزاد میرسد بازبان اندرز
مقام خویشان بر قاب قوسین	بهمان سر چنین میگوید .
نه بر تو نام من نام خدا باد	بین ای هفت ساله قره العین
که خندیدیم ماهم روز کی چند	منت پروردم و روزی خداداد
	در این دور هلالی شاد میخند

(۱) درع بودن پرنده گنایه از عصمت آهنین آن معشوقه است و تنک آستینی نیز گنایه از بخل است و عصمت که در زن ممدوح است .

چو بدر انجمن گردد هلاک
نخست از همنشین بد پرهیز
برافروزند انجم از جمالت
بدانش کوش نادنیات بخشند
ز راه تهمت اغیار بر خیز
قلم در کش بحر فی کان هو ایست
نو اسماخوان که تا معنات بخشند
علم بر کش بعلمی کان خدایست
بناموسی که گوید عقل نامی
زهی فرزانه فرزند نظامی

داستان عشق نظامی با کنیزك قبچاقی در میان ادبا معروف
است و گویند غزلی هم برای کنیزك ساخته است بالترام حبشی و ختنی
که عنقریب در ضمن اشعار نظامی طبع و نشر خواهد شد .

نظامی بعد از ختم کتاب خسرو و شیرین بفاصله هفت سال کتاب
لیلی و مجنون را شروع بنظم کرده چنانچه در کتاب خسرو و شیرین
پس خود را هفت ساله خطاب می کند و در کتاب لیلی و مجنون
چارده ساله .

البته پس از هفت سال بحکم طبیعت و تقاضای کیهوت آن عشق
نخستین در نظامی باقی نبوده ولی چون هنوز روغن عشق در چراغ
ذوق حکیم بکلی خشک نشده بود مراتب عشق را بطرز دیگر
که آمیخته بهوا و شهوت نیست در افسانه لیلی و مجنون ادا
میکنند .

حکیم نظامی در کتب خمس و سایر اشعار هیچگاه از محیط
احساسات طبیعی فردوسی مانند بدوری مجبور نشده و از این سبب
شعر مصنوعی ندارد . گرچه اختلاف حالات باعث اختلاف مراتب

اشعار طبیعی اوست چنانچه در کتاب خسرو و شیرین اشعار او بدرجه کمال طبیعی است و بهمین سبب این کتاب بیشتر از سایر کتب وی قبول عامه دارد. چهار سال قبل که نثارنده در بختیاری اقامت داشتم محسوس دیدم که اغلب افراد اهل کتاب خسرو و شیرین نظامی را کم و بیش محفوظ داشتند و زیب مجالس و محافل آنها غالباً اشعار رزمیه فردوسی و بزمیه خسرو و شیرین نظامی بود.

(سعدی)

سعدی در ادوار و اطوار مختلفه زندگانی دراز صد و بیست ساله خود از هر میوه که نهال عمر بمقتضای فصل نمر میدهد دست کوتاه نبوده است. دوره جوانی را با احساسات عاشقانه و نشاط سیر گلزار و صحبت احباب و مجالس سماع و سرود طی کرده. فصل کهوت و پیری را باندرز بشر و نصیحت ملوک و اصلاح جامعه گذرانیده است. غزلهای عاشقانه سعدی تمام وصف الحال زندگانی اوست و بهمین سبب دلپذیرترین جهانم آوازه مقبول عالمیان واقع گردیده است.

مثلا در هنگام وصال شاهد زیبا روئی که مدتها در فراقش

صبور بوده این غزل را فرموده است.

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی

خیمه سلطنت آنگاه فضای درویش

و در جواب نصیحت کنان این بیت را گفته.

(مولانا جلال الدین رومی)

محیط احساسات این عارف کامل و حکیم بی نظیر و رای عالم
حسن است و در این عالم جسمانی همواره با تعلقات روحانی زنده
بوده است .

هفت جلد مثنوی معنوی تمام شرح مقامات روحانیه و عشق
بی نظیر حقیقی وی بوده است چنانچه در آغاز جلد اول در فراق
جهان جان و عالم روح از هفت بند چون نی مینالد و میگوید .
بشنو از نی چون حکایت میکند وز جدائی ها شکایت میکند
کز نیستان تمارا بدریده اند از تقیرم مردوزن نالیده اند تا آخر
مسلم علایق حیات جسمانی بر پای این جان مجسم کند و بندی
بیش نبوده و همواره از نفس خاک شوق پرواز نگلشن قدس افلاک
داشته و بحکم همین طبیعت فوق الطبیع چنین میگوید .

اقتلونی اقتلونی با تعلقات علوم انسانی و ان فی قتلنی حیاتا فی حیات
آزمودم مرگ من در زندگی است راهنمای جامع علوم چون بمیرم بعد از آن باینده گی است
از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم بچیان سر زدم
باری گرچه هنوز گفتمی ها نا گفته مانده ولی چون سخن
بدرازا کشید از بیم ملامت خوانندگان بکوتاهی پرداخته و اجمالا
در نتیجه میگوئیم :

مسعود سعد سلمان در محیط احساسات درد ناک بیست و دو
سال حبس و زندان میتواند چنان چکامه های حبسیه که بیش از هر
ناوک زهر آگین در قلب قاسی تاثیر دارد بسراید .

ولی يك شاعر ديگر گرچه بايه طبع و فضيلتش بمسعود برسد
آنگاه كه در باغ و گلستان بازادى ميجيد اگر قصيده حبسيه برآيد
معلوم است چه خواهد كرد .

حكيم خاقانى پس از آنكه از دجله بغداد گذشت و بمداين رسيد
و شكوه قصر بيقصور پادشاهان كيان را در مدائن بچشم عبرت
ديد و از كسر ايوان دولت كسرى متاثر شد توانست بايك دنيا تاثر
و تحسر احساسات طبيعيه خود را در آن چكامه معروف برنده تر از
شمشير و خننده تر از تير بزبان آورده و بگويد :

هان اى دل عبرت بين از ديده نظر كن هان
ايوان مدائن را آينه عبرت دان

اما هر گاه يك شاعر ديگر بافضل و ذوق خاقانى در گوشه
خانه خود يا طرف بوستان باصحت پاده ساده باستقبال اين چكامه
پردازد نه تنها در قلوب بى اثر است بلكه كوشش سوائى خود را بر سر
بازار جهان خواهد زد چنانچه ناموزنان امروزى ميزند و ميشنويم .

صدها اوستاد سخن گستر موزون طبع از قبيل امير خسرو
دهلوى و هانفى جامى و سلمان ساوجى و همام تبريزى در ميدان استقبال
نظامى و فردوسى و سعدى شتافتند و هزارها عارف و حكيم
از دلسوختگى بيخبر بطرز مولانا جلال الدين مثنوى ساختند اما چون
طبيعى نبود و در محيط آن احساسات زندگاني نداشتند اشعارشان جز
در دفتر فراموشى روزگار نيت نشد و اگر گاهى بزبان خواص گذشت

هرگز بگوش عوام نرسیده ولی اشعار آن اساتید طبیعی سخن در
هر مجلس و محفل تاقیامت آویزه گوش هوش خاص و عام و گوهر
رشته زبانها خواهد بود .

این بود فکر تازه در بیان سبب دلپذیر بودن یا نبودن شعر
و اصطلاح جدید ما در شعر طبیعی و مصنوعی .

وحید

«(یک مکتوب ادبی)»

از دماوند ۴ جوزا ۱۳۰۲

استاد عزیزم شماره اول سال چهارم ارمغان را از طهران
امروز برای من فرستاده اند و خیلی از زیارت آن مشعوف شدم
با آن همه مشکلات که از نزدیک میدیدم هیچ گمان نمیکردم به
نشر این شماره موفق شوید و انتظار داشتم ارمغان هم مثل سایر
مجلات باک دامن و نشریات ادبی تعطیل شود . چه کنم محیط مرا
بدین کرده است ولی اینک می بینم تنها شما هستید که مشکلات را
هم کوچک بشمارید و واقعاً بر این همت بزرگ و فداکاری شما تبریک
میگویم و توفیق دائمی شمارا در این خدمت مقدس آرزو دارم از
قسمتهای این شماره صفحه ۳۳ بیشتر توجه مرا جلب کرد . احبای
اشعار دیوان حکیم نظامی خدمت بزرگی به ادبیات ایران است و این
خدمت هم البته بدست شما باید صورت بگیرد چه بقول فرخی .